مقدمه

در انتظار آفرینش‌های هنری کیارستمی

فرانک آرتا

شاهدیت لسان‌الغیب شیرازی: «سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد / وان چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد». حکایت امروز ماست. هرچند به نظر می‌رسد سرزمینه این حکایت از جایی نشئت گرفته که همیشه خود و فرهنگمان را نفی یا دست‌کم گرفته‌ایم. گـواه این مدعا همین بس که بزرگان فرهنگ و هنر سـرزمین بزرگ ایران را دیگران و به عبـارت دقیق‌تر «خارجی‌ها» بهتر به خودمان و دیگران شناسانده‌اند؛ خیام را ادوارد فیتزجرالد، مولوی را رینولد نیکلسون، حکمت اشـراقی سـهروردی را هانری کربن، فرهنگ و معماری‌مـان را آرتور پـوپ و زیرخاکی‌های باسـتانی‌مان را رومن گیرشمن این رشته سـر دراز دارد. بالاخره داسـتان برخیه زندگی هنرمنـدان و فرهنگیـان ایـن مرزبـوم چندان هم مثل آنارشـان دل‌سوز و روح‌افزا نیسـت. کرد رنج، سـختی، غربت و نامرادی‌های روزگار بر روحشان نشسـت. ولی چون جنسش از طلا بود، در اسید ناجوانمردی‌ها و حسادت‌ها و بدخواهی‌ها جلای بیشتری گرفت. به قول شـیفعی‌کدکنی «باید بچشد عذاب تنهایی را، مردی که ز عصر خود فراتر باشـد». مَثَل خودن‌دل‌خوردن‌های فردوسی عزیز که طی ۳۰ سال زحمت کشید و «بسی رنج بردم در این سال سی/ عجم زنده کردم بدین پارسـی»، را جوانانه کرد، اما نشدارویِ طلا بعد از مرگ شاعر که «سهراب‌وار مورد ظلم قرار گرفت دیگر کارساز نبود! بالاخره این حکایـت، حیرانی آدمیـزاد را زیاد می‌کند. حالا در این مسـیر تاریخی سرنوشت بزرگان سینمای ایران هم دسـت‌کمی از گذشتگان خود ندارد. نمونه عباس کیارسـتمی، که این روزها در بستر بیماری است. سال‌هاست یادمان رفته و آچه کارهای بزرگی برای کشورش کـرده و چـون در قـرز زمان برخـی عقاید را تمکین نکرد، مطرود عده‌ای شد که در رأس تصمیم‌گیری‌های هنری قرار داشتند! همین متجر شـد به قریب ۲۰ سال فیلم‌ساختن در ایران. کیارستمی البته افق‌های ناشناخته‌ای را پیمود؛ سراغ هنرهای دیگر رفت و همچنان الهام‌بخش شده است. هرچند فرانسـوی‌ها و ژاپنی‌ها و دیگران از این روحانیه جاری و ساری بهره خود را بردند و می‌برند. اینجاست کـه ژان کلود کوریر، فیلم‌نامه‌نویس فرانسـوی، زبان به سـتایش او باز می‌کند. واژگانی که باید در ایران و در تریبون‌های رسـمی بیان شـود، از زبان دیگران بازگو می‌شود. ژان کلود کریر، فیلم‌نامه‌نویس بزرگی اسـت. کافیسـت کارنامه هنری او را مرور کنیم. بیش از صد اثـر سـینمایی و تلویزیونی با وجـود و حضور و قلمـش جاودانه شـده‌اند. نام لوئیس بونوئل با او گره خورده و تاکنون با کارگردانان صاحب‌سـبکی مثل فولکر شـلوندورف، ژان لوک گدار، پیتر بروک، ژان پل رابنو، میلوش فورمن، فیلیـپ کافمن، آندری وایدا، پاتریس شـرو، برتراند تاورنیه، تاکیسا اوشیما و... همکاری داشته است. کریر به اهمیتـه‌ی غطار نیشابوری را به نمایش‌نامه‌ای تبدیل کرد و پیتر بروک، کارگردان مشـهور تئاتـر، آن را روی صحنه برد با همین‌طور نوشا تجدد. همـسـر دانشمند کریر و اسـتاد دانشگاه و مولوی‌پژوه، در سـتایش عباس کیارستمی گلمانی را باز کرد که در خورِ غبطه است. چقدر خوب می‌شد که سایه سنگین سیاسـت از روی هنر ایران برای همیشـه برداشته می‌شـد و هرکدام از ما با هر گرایش فکری، طنین‌انداز ارزش‌های ابدی بزرگمان بودیم تـا از انقطاع تاریخی - فرهنگی رها شـویم و با نگاه به گذشـته خـود، آینده‌مان را رنگین کنیم. با این نگاه سـعی کردیم ویژه‌نامـه‌ای برای قدردانی از نقش فرهنگی عباس کیارستمی منتشـر کنیم و از جمعی از هنرمندان و فرهنگ‌سازان این کشور درخواست کردیم که تعریف و دیدگاه خود را درباره این هنرمند بزرگ بیان کنند. با آرزوی سـلامتی کامل برای عباس کیارستمی، همچنان منتظر آفرینش‌های بدیع او هستیم.

عمق میدان

جاذبه شخصیتِ او

فریده گلبو
رمان‌نویس
و نویسنده «شیرین»

عباس کیارستمی بدون‌شک آخرین بازمانده دوره‌ای از تفکر در ساحت سـینمای خاص و آینده است؛ نسلی سـبک و خاید و شهرت‌ده... نیست. در بیان ویژگی‌های او فقط این نیسـت که بگویم در هنرهای دیگر از قبیل عکاسی و کار چوب، درخشـش بـا در انتخاب شـاهکارهای شـعر فارسـی مهارت و ممارست دارد که این قبیل وصف‌ها به دلیل آنکه هزاربار،نار درباره او گفته شده نبازبه تکرار ندارد. زیرا «تکرار» حرفی را از اثر واقعی‌اش تهی می‌کند. از اینها فراتر جاذبه شـخصیت اسـت که به اعتقاد من از هر هنری برتر و والاتر اسـت. او در شـعار معـدود شـخصیت‌هایی است که ایسـتادن در سکوی اول، رفتار اجتماعی‌اش را تغییر نداد. نمی‌خواهم بگویم که او خلاقیت خـودش ماند تا هـمچون تفکر انسانی باقی بماند و دکمه‌ها را وارسی کند. ارباب جایزه و تقدیرها و التهاب‌ها و مدال‌ها انجایی شـد که با تفکر انسانی جدا شد و با دکمه‌ها سربه‌سر گذاشت. من به‌واقع، به جایزه و مسـابقه برای بیشـتر و بیشتر تا حال اعتقادی نداشتم. اما می‌دانم که نمی‌شود بی‌تفاوت بود.

عباس کیارستمی، تفکر در ساحت سینمای آینده

مسعود کیمیایی

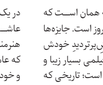

عباس کیارستمی بدون‌شک آخرین بازمانده دوره‌ای از تفکر در ساحت سـینمای خاص و آینده است؛ نسلی سـبک و خاید و شهرت‌ده... نیست. در بیان ویژگی‌های او فقط این نیسـت که بگوییم در هنرهای دیگر از قبیل عکاسی و کار چوب، درخشـش بـا در انتخاب شـاهکارهای شـعر فارسـی مهارت و ممارست دارد که این قبیل وصف‌ها به دلیل آنکه هزاربار،نار درباره او گفته شده نبازبه تکرار ندارد. زیرا «تکرار» حرفی را از اثر واقعی‌اش تهی می‌کند. از اینها فراتر جاذبه شـخصیت اسـت که به اعتقاد من از هر هنری برتر و والاتر اسـت. او در شـعار معـدود شـخصیت‌هایی است که ایسـتادن در سکوی اول، رفتار اجتماعی‌اش را تغییر نداد. نمی‌خواهم بگویم که او خلاقیت خـودش ماند تا هـمچون تفکر انسانی باقی بماند و دکمه‌ها را وارسی کند. ارباب جایزه و تقدیرها و التهاب‌ها و مدال‌ها انجایی شـد که با تفکر انسانی جدا شد و با دکمه‌ها سربه‌سر گذاشت. من به‌واقع، به جایزه و مسـابقه برای بیشـتر و بیشتر تا حال اعتقادی نداشتم. اما می‌دانم که نمی‌شود بی‌تفاوت بود.

چون نه بسیار اما چندتایی از جهان دارم، اما کیارستمی درصـد مسـابقه در مسـابقه نبود! آرمان‌های قدیمی و ماندگار انسـانی در فرم آثارش به عقب رانده شـدند نه‌اینکـه آرمان و انسـان را در اثر فراگماهی درکه باشـد. کیارستمی از نسلی و تفکری نیست که آرمان‌خواه نباشند. نمی‌توانند. سـر بر ادبیات کند. کیارستمی از سـرنوشـت انسان دارد. در بند خانواده و خانه و سـرزمینش مانده و زندگی شـریف انسانی داشته اسـت. انسان و آرمان را در زبان خودش گردانده و مونتاژ را اندازه کرده و نشـان می‌دهـد و مطـرح می‌کند. تفکر هرآنچـه را فتح کند، غبطه‌برانگیز اسـت. عباس کیارسـتمی با دیجیتال فکر نکرد. تفکر انسانی و اجتماعی‌اش را در دیجیتال جا داد و حاصل آنکه دیجیتال منفجر شد و کیارستمی هنرمند انسـان باقی ماند. بـه قول احمدرضا احمـدی «من با قطب‌نمای دیجیتال دورم می‌شناسم. تیتراژ «قیصر» و طرح پرده‌های تبلیغاتی فیلم و تیتراژ بسـیار سـاده و در کمال «رضامنوتری» و «سـربازهای جمعه» که این از درون یک و زلال اوست کـه مرا می‌خواند و دوسـتی می‌کند. فیلم کیارسـتمی تداخل قلب و روح با عنصر سـینما و چشـم. خوانشی تمـام وقتی اسـت که سـؤال بزرگ را می‌کند که همـان «تردید بزرگ» اسـت. «تردید» همان اسـت که چهره ندارد و بخش بزرگی از انسان امروز اسـت. جایزه‌ها و القـاب را طرح این تردیدهـا و هوش‌پرتردیدِ خودش که عامل پایداری و سـهم بزرگی را خودآگاهی می‌شود و خودآگاه دیگر روِیا نیسـت. وقتـی خیال خام تبدیل به تفکر شـده که ادبیاتش خود بر از تعریض اسـت به تاتمام انسان، تمام‌های قدامت، هرنام، ناتمام‌ها هسـتند. «رونوشـت برابر اصل» به ظاهر سـاده اسـت. اما انسان‌های سخت آشـوبیده و بیچاییج دارد. کیارستمی هوش بسیاری در انتخـاب دارد. درخالی‌که می‌دانیم تمـام انتخاب با ما نیسـت. فیلم‌سازی که در سرزمین کمال خودش ایستاده و رنج و عشـق می‌سازد. تعارض درونی که در این فیلم و در آدم‌هایش نیست سهم سخت و دشواری در سینمای امروز اسـت. عباس کیارستمی را از سال‌های دور می‌شناسم. تیتراژ «قیصر» و طرح پرده‌های تبلیغاتی فیلم و تیتراژ بسـیار سـاده و در کمال «رضامنوتری» و «سـربازهای جمعه» که این از درون یک و زلال اوسـت کـه مرا می‌خواند و دوسـتی می‌کند. فیلم کیارسـتمی تداخل قلب و روح با عنصر سـینما و چشـم. خوانشی تمـام وقتی اسـت که سـؤال بزرگ را می‌کند که در یک تعطیلی کوتاه از عشـق می‌گویند که نوازشی در کرفته است. در ذریک تعطیلی کوتاه از عشـق می‌گویند که نوازشی در چهره ندارد و بخش بزرگی از انسان امروز اسـت. جایزه‌ها و القـاب را طرح این تردیدهـا و هوش‌پرتردیدِ خودش که عامل پایداری و سـهم بزرگی را خودآگاهی می‌شود و خودآگاه دیگر روِیا نیسـت. وقتـی خیال خام تبدیل به تفکر شـده که ادبیاتش خود بر از تعریض اسـت به تاتمام انسان، تمام‌های قدامت، هرنام، ناتمام‌ها هسـتند. «رونوشـت برابر اصل» به ظاهر سـاده اسـت. اما انسان‌های سخت آشـوبیده و بیچاییج دارد. کیارستمی هوش بسیاری در انتخـاب دارد. درخالی‌که می‌دانیم تمـام انتخاب با ما نیسـت. فیلم‌سازی که در سرزمین کمال خودش ایستاده و رنج و عشـق می‌سازد. تعارض درونی که در این فیلم و در آدم‌هایش نیست سهم سخت و دشواری در سینمای امروز اسـت. عباس کیارستمی را از سال‌های دور می‌شناسم. تیتراژ «قیصر» و طرح پرده‌های تبلیغاتی فیلم و تیتراژ بسـیار سـاده و در کمال «رضامنوتری» و «سـربازهای جمعه» که این از درون یک و زلال اوسـت کـه مرا می‌خواند و دوسـتی می‌کند. فیلم کیارسـتمی تداخل قلب و روح با عنصر سـینما و چشـم. خوانشی تمـام وقتی اسـت که سـؤال بزرگ را می‌کند که

قصدِ گفتن ناگزیری‌ها

محمدرضا اصللی

وقتی نامی به شـهرت می‌رسـد، روشـن‌ترین و فوری‌ترین عکس‌العمل جامعه مـا، نه رقابت، که حسادت است.

متاسـفم که به این صراحت سخن آغاز می‌کنم که این نه جامعه‌شناسی، که روان‌شناسی اجتماعی جامعه مایسـت و می‌شـود گفت این نـه حتی امر روان‌شـناختی که امـر تاریخی اسـت؛ تاریخی که امنیت در آن همواره مختل بوده و نامنی. امر رایج هراس ذهنی جامعه‌ای است که هستی ناامنی را با خود چون کوله‌باری در خزاره‌ها حمل کرده، سنگین و چرکین.

چنین جامعـه‌ای حق دارد کـه عکس‌العملی نه‌چندان «کارتزیانی»، یا «اسـپینوزایی» یا «هگلی» یا حتی به شـپنهاوری وجه «سعدیانه» داشته باشد؛ که سـعدی نیز در دوران هراس، دست گرفته بوده سر شمشیر تیز.

ایـن را بی‌اختیـار گفتم به اینکـه اینجا نه قصد محکوم‌کردن اسـت. که قصد گفتن ناگزیری‌هاسـت. کـه نمی‌بایـد - و نمی‌بایدم- تعریضی داشـته به جامعه‌ای که ادبیاتش، خود بر از تعریض اسـت به خود، چون مَثَل سایِه، عبیدوار و عادت شده به نقل مجلس.

مشهورشـدن دو سـوی موازنه‌ای است که هم شـخص مبتلا به شـهرت و هم جامعـه موابه با شـهرت را آن درگیر می‌شـود- پیـروی کورکورانه و صدیـت کورانـه‌تر و ایـن مـدال روشـنفکری از مشـروطیت به بعد بوده؛ پاشنه‌آشـیل روشنفکری: تفکر انعکاسی. و هر قدرت و شهرتی زمینه‌ای است برای اسـتفاده و سوءاستفاده. و این نسبت دیرینه‌ای است.

ایـن موازنـه را کیارسـتمی، بـه هوشـمندی تعادل‌یابی کرده است.

و امـا بکوبـم کـه در دهه‌هایی کـه در ایران و ملت ایران تعمدی بوده اسـت که به عنوان افرادی عقب‌افتـاده و خطرناک، یا عقب‌افتـاده فرهنگی- اقتصادی در جهان طرح شـود. این نخسـتین‌بار- تا آنجا که به حافظه دارم و یقین- کیارسـتمی بود که پرچم ما را در مجامع فرهنگی جهانی برافراشت.

من می‌گویم این کار کمی نیست.

نـه مهـر فـسون، نه ماه جـادو کرد، بـل این هوشـمندی مداوم و موقع‌شـناس یک فـرد بود- همیشه در ایران افراد کاری کرده‌اند اگر کاری شده- که راهی باز کننـد. که فقط اعتبار سـینمای ایران نبود- که بود هم- که راهی بالنسبه درازآهنگ بود، به کفت‌وگو.

گفت‌وگـوی سـینمای ایـران بـا جهـان- و این گفت‌وگو، دریچه‌ای شـد به گفت‌وگوی اقتصـادی - سیاسی ایران با جهان.

این راه درازآهنگ، کـه به ضرس قاطع می‌گویم بعد از یک حصارکشـی- که برای بخشـی سوءآور بود در مکانیـزم منافع خصوصی علیـه منافع عمومی یا ملی- بازگشـایی هوشـمندانه و بـه موقعی بود بی‌تنش.

نوعـی عملکـرد هوشـمند روشـنفکری، کـه نمی‌گویم خـوداگاه، که می‌توانـم گفت ناخودآگاه ایرانی- دریچه‌ای به سوی تعامل جهانی.

سـینمای ما اگر همچنان در درون درهای بسته می‌خواسـت ماند، به پوسـیدگی «آزی‌پـوب» این کشـودگی، راهی به دیدن، رفتن، گفت‌وگو بار کرد و نیز راهی به سوی موازنه فرهنگی.

اکنون اگر سـینمای ایران به شـکنفتگی مقبولی رسـیده و در جهان طرح شـده، حاصل این جهش اسـت که این تاتیـر یک‌جانبه از بـه اصطلاح غـرب نیسـت، که حاصل یک گفت‌وگوی آکاه‌کننده به خود اسـت.

و این کار کمی نیسـت و چـرا نباید تندیز کرد که به این بسنده نیسـت، که این، تنها دستاورد نبوده، که ما راهی دراز بر دست‌اندار را با این دریچه‌گشایی در تعامل جامع با جهان داشته‌ایم.

این دستاورد عظیم‌تری است.

نمی‌خواهم چندان گشود.

به همین مختصر و به همین اشـاره بسنده شود، که یکفی(اشاره باشد. تقدیر می‌کنم این هوشمندی صبور را و توازن را. به سلامت باشد این هوشمند.

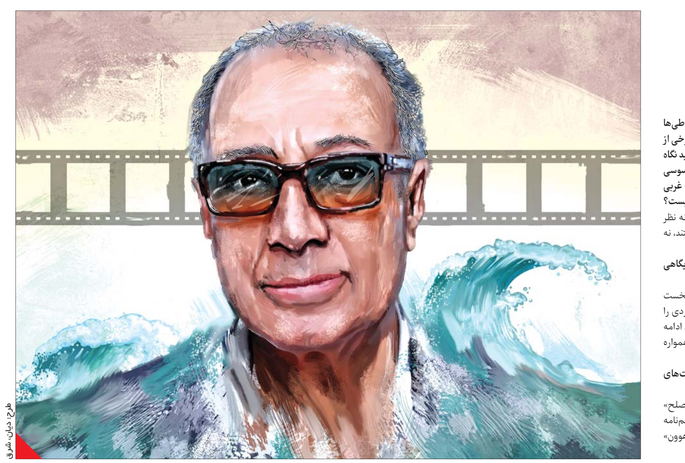

طرح: جیان شرق

عباس کیارستمی و رهیافت زیباشناسانه او در آثارش

زیر درخت خیال

محسن خیمه‌دوز

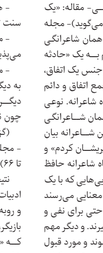

«ما بیشـتر از جنس رؤیاهایمان هستیم تا از جنس واقعیت و واقعیت ما بیشتر از رؤیاهایمان ساخته شده تا از واقعیت بیرونی».

شکسپیر

برخـی آثـار هنری و مشـون ادبی را بیـش از آنکه بتـوان «نقد» کرد، باید «فهم» کرد. زیرا فهم شـاعرانه آنها نر نقد عالمانه آنها مقدم اسـت و این نه به معنای بی‌ارزش‌بودن نقد، بـا نقدنابذیربودن ایـن آثار، که به معنـای فهم راه ورود به جهان درونی این آثار اسـت. بیشترین خواسته ایشان «چگونه‌نگفتن» باشد. درحالی‌که می‌دانیم مسئله بیشتر «چگونه‌گفتن» اسـت. یکی از نخلص‌هـای مولانا «خاموش» اسـت. منتهای این شاعر بزرگ خاموشی بوده. کیارستمی نیز همین مسیر را می‌پیماید. برعکسی کارگردان و فیلم‌ساز چه لغتی اسـت. نظیر «خاموش» برای شـاعر؟ نقدپردازی که فیلم گوفته موفق و فیلم بلند داسـتانی موفق ساخته‌اند. بهتر از بقیه مدعی‌اند. اما اینکه بتوان بـدون گرافاکـسی و بدون مسـئله رنـال، فیلـمی بلند ساخت و با آن جهان را نیز فتح کرد، همان اسـت که شـاعرانه‌اش می‌توان نامید؛ همان کاری که پیش از کیارستمی، خیام با چند رباعی کوتاه انجام داد و قرن‌ها بعد جادوی آثارش، فیتزجرالد را وادار کرد کفته‌هایش را بـرای جهانیـان ترجمه کنـد؛ کاری که نشـد با آثار این‌سـینا و ملاصدرا انجام داد. راز این کار در چیسـت؟ یک پاسـخ، همان شاعرانگی اسـت. شـاعرانگی (که با شعرگفتن نباید اشتباهش گرفت) نوعی نگاه به جهان اسـت؛ نگاهی که مناسبات جهان رنال را زیرورو می‌کند. نه‌اینکه تلبرانگ اسـیر جهان رنال شـود، سرعت صد اول را می‌زنـد. در جهان شـاعرانه، می‌تـوان فیلمی ساخت که فیلم‌های متوالی بـدون هیچ حرکتی، به تصور ماه در برکه آب نگریسـت و خسـته هم نشـد. اگر در جهـان رنال، زلزلـه به معنای امدادرسـانی و مرگ تلخ‌اثر از دنیاراه‌فتاسـت. در نگاه شاعرانه اما، زلزلـه می‌توانـد در دو نگاه و در دو دل ایجاد شـود و در همان لحظه زلزله مادی که همـه را به فرار وادار کرده اسـت، دو دل را به ماندن و زیستن فرابخواند. اگر در دنیای رنال، آرامش در یافتن خانه دوسـت اسـت، در دنیای شـاعرانه، آرامش در پرسش از خانه دوست اسـت. اگر در دنیای رنال، رهایی در رسـیدن اسـت، در دنیـای شـاعرانه، رهایـی در طی‌کـردن راه و همواره درمسیربودن اسـت. لذت دنیای رنال، بی‌دغدغه‌رسیدن، لذتی لذت رسـیدن به هـدف می‌کند. در نگاه رنـال، زیبایی رنگ‌ها با عبور از سـیاه و سـفید به دسـت می‌آیند. در نگاه شـاعرانه اما، رنگ‌ها با شناخت سیاه و سفید و در آنها خلق می‌شـوند. در نگاه شاعرانه، «طولانی» برای رسـیدن به «میان‌مال» اسـت. برعکس دنیای رنال، که «کوتاه» سـکوی پرش برای «بلند» و «ارتفاع» اسـت. نگاه شاعرانه سایه می‌مال، با عبور از زشـتی‌های نهفته در جهان برطول و ارتفاع و عریض کشف می‌شود و با این کشـف اسـت که ناگاه زندگی، چهره‌های دیگر خود را نشـان می‌دهد؛ چهره‌هایی که بوده اما دیده نمی‌شده؛ چهره‌هایـی که شـاعران آن را می‌دیدند اما دیگران نمی‌دیدند. این است که می‌توان ادعا کرد: شاعر، آینده اسـت و شـاعرانگی، زیسـتن در آینده، بی‌منتظراندن برای آمدن آینده. کیارسـتمی موفق شد دریک جامعه گذشـته‌گرا، غیرصنعتی و بیگانه با مسائل زمان، چنین نگاهی را آن هم در یک صنعت غیرنومی، مثل سینما، کشـف کرده و به جهانیان عرضه کند. اولین اشتباه در فهم کیارسـتمی و آثارش، این اسـت که فکر کنیم کـه حافظ، قـرن‌هـا قبـل، آن را چنین شـاعرانه بیان کرد: «کـسب جمعیـت از آن زلف پریشـان کردم» و کیارسـتمی نماد مینی‌مال همین نگاه شاعرانه حافظ اسـت و آثارش سرشار از پریشـان‌کوبی‌هایی که با یک جادوی شاعرانه به کـسب جمعیت معنایی می‌رسند و مخاطبانـش را تاثیرپذیر می‌کنـد که حتی برای نفی و نقد و ویران‌سـازی‌اش، او را جدی بگیرند. و دیگر مهم کنیم کـه کیارسـتمی و آثارش تایید شوند و مورد قبول قرار گیرند، مهم نیسـت که در رز آثار او مقاله و کتاب نوشـته شود. مهم فقط برندەشـدن کیارستمی در این بازی بازیگوشـانه اسـت؛ اینکه او مخاطب را حتی به قیمت نفی کیارسـتمی و آثارش، بـه درون بازی خود کشـانده اسـت و در این بازی، او برنده اصلی اسـت زیرا نگاه شـاعرانه، او را مقتدر و بر آینده سـوار کرده اسـت. نگاه کنید به تکتک فیرهها و گزاره‌های فیلم سـتند تکان‌دهنده و حیرت‌انگیز «قضیه شـکل. شـکل دوم» در سال‌های آغازین انقلاب.

عباس کیارستمی به روایت ژان کلود کریر

سینما را در جایی که بوده، باقی نگذاشته

★ درحال‌حاضـر کارنامـه عباس کیارسـتمی را در فیلم‌سازی و هنرهای تجسمی و پرفورمنس و موسیقی چگونه می‌بینید؟

سینمای کیارسـتمی برای ما از دو جهت شگفت‌آور بـود. مؤلف سـینمای جدید و کاملی را بـرای ما فاش می‌کـرد و درعین‌حال، ایـن مؤلف به ما نشـان می‌داد کـه می‌توان بیان سـینمایی را غنی کرد. بـا حفاظت از نمونه‌های سینمای بزرگ قبل از خود، او اقوامی می‌کرد به‌ویژه، از طریق کودکان، شرایط و احساسات جدیدی را به ما نشـان می‌داد. همچنین می‌دانیم او عکاس بزرگی نیز هسـت، با شیوای قابل‌تشـخیص و بسـیار شخصی. عباس کیارسـتمی شـعر کوتاه نیز می‌سـراید؛ اشعاری بسـیار متراکم، که من آنها را با همکاری همسرم، نهال تجدد، با شادمانی، به فرانسه ترجمه کردم.

★ ویژگی آثار کیارسـتمی در کجاها در تاریخ سینما و کلا تاریخ هنر قابل ارجاع‌اند؟

کیارسـتمی که به‌عنوان کارگردان معرفی شده، رهبر مکتب سینمایی ماندنی در تاریخ نیز هسـت. او هنرمندی کامـل و همواره، به‌دور از هرگونه خودخواهی حرفه‌ای، در پی انتقال کشفیاتش است.

★ شـما بـه‌عنـوان فیلم‌نامه‌نویس تحسین‌شـده، تحلیلتان از روشـمندی عباس کیارستمی در نگارش فیلم‌نامه‌ها چیست؟

فیلم‌نامه‌های کیارستمی بسیار دقیق‌اند. اما همیشه بـه بیننده امـکان اضافه‌کردن احسـاسات خـود را در داسـتانی که حکایت می‌شـود می‌دهد. گاهی اوقات من بیننده است تا اتفاقی را که تنها پیشنهاد شده، روشن شد.

★ کیارستمی هرچه از فیلم «کارش» به جلو حرکت می‌کند، قصـه در فیلم‌هایش کم‌رنگ‌تر می‌شـود و همین‌طور خود او از قالب سـینما جـدا می‌کند و به هنرهای تجسمی نزدیک‌تر می‌شود. البته این گرایش مطلق نیسـت. چون مثلا «روتوش برابر اصل» یک فیلم اسـت - ولی با این‌حـال روح چنین نگاهی در روش کاری‌اش دیده می‌شـود. انگار می‌خواهد خود را از قیدوبنـد جدا کنـد. این نکتـه را چگونه تحلیل می‌کنید؟

هرگـز فراموش نکنیم کـه او از سـینمای واقعیت می‌آیـد و کارش بـا فیلم‌برداری مردم عـادی و حتی کودکانی که مورد سـؤال قرار می‌داد آغاز شده است. او را به‌عنوان یک فیلم‌سـاز دور از دنیای واقعی نباید تلقی کرد. کیارستمی به سبک خود با واقعیت برخورد می‌کند و ما را به آن‌سـو می‌برد. فکـر نمی‌کنم بخواهد آنچه را که «داستان» می‌نامیم ترک کند یا اینکه به‌دنبال صرفا بیان زیبایی‌شناسی برود. هر یک از فیلم‌های او تجربه‌ای نو هستند؛ چه از نظر روایتی و چه از نظر زیبایی‌شناسی.

★ برخی در ایران معتقدند سینمای کیارستمی تمام شده، نظر شما چیست؟

تصـور می‌کنم، در ایران نیز، افـرادی وجود دارند که اشتباه می‌کنند. سـینمای کیارستمی در ۳۰ سال گذشته شـگفت‌آورترین ارمغان را به‌همراه آورده اسـت و من به‌خصوص نمی‌توانم آن را فراموش کنم.

★ در ایـران برخـی از محافظـه‌کاران و افراطی‌ها همواره نسـبت به علاقه‌مندی غربی‌هـا به برخی از فیلم‌هـای ایرانی مشـکوند و به دیـده تردید نگاه می‌کنند و گاهی این نوع فیلم‌سـازان را به جاسـوس متهم می‌کننـد. چون آنهـا را بیرو تفکـرات غربی می‌دانند. تحلیل و پاسخ درباره این نوع نگاه چیست؟

در مـورد فیلم‌هـای خـوب ایرانـی هیچ‌گونه نظر قبلی‌ای نداریم. آنها را می‌پسندیم برای آنچه هستند، نه برای اینکه از ایران می‌آیند.

★ به نظر شما سـینمای اصغر فرهادی چه جایگاهی در سینما خواهد داشت؟

پنج فیلم بسـیار خوب از فرهادی دیده‌ام. او نخست فیلم‌نامه‌نویس فوق‌العاده‌ای اسـت که هیچ موردی را به دست اتفاق نمی‌سـپارد. برایش امید و آرزوی ادامه راه زیبایی را که آغاز کرده اسـت دارم و هم اینکه همواره خودش باشد.

★ آقای کریر! این روزها مشغول چه نوع فعالیت‌های هنری و فرهنگی‌ای هستید؟

مشـغول نوشـتن کتابی درباره امر مرموز «صلح» هسـتم. همین‌طور با عتیـق رحیمی فیلم‌نامه‌نویسـی و دیگر اینکه پروژه‌ای نیـز با «بل ورهوون» دارم.

★ به نظر شـما ایشان توانسـته در جریان سینمای هنری تأثیر بگذارد و موجبات الهام فیلم‌سـازان دنیا را فراهم کند؟

هنگامی که چنین فیلم‌سـاز ارزشمندی ظهور می‌کند، مشـکل می‌شـود گفت آیا راهی انفرادی را می‌پیماید یا مسـیری جدید را برای کسان دیگر می‌گشاید. درهرحال، او جزء معدود فیلم‌سـازانی است که سینما را در جایی که بوده، باقی نگذاشته است.

★ با سـبطره سینمای آمریکا و استثمار تصاویر توسط سرکرمی‌سازان در جهان، سینمایی از نوع کیارستمی چقدر می‌تواند در آینده تحمل شود و بقا پیدا کند؟

در اروپا، فیلم‌های کیارسـتمی را مانند دوستانی که به کمک ما آمده‌اند و از سینمای مؤلف حمایت می‌کنند، تلقی می‌کنیم. در مقابل فقر شگرف سینمای آمریکا، ما دست به دسـت هم می‌جنگیم و نمی‌توان گفت پیروزی از آن کیست.

★ حتما سـینمای ایران را دنبـال می‌کنید. نظرتان درباره فیلم‌های سازان سال‌های اخیر چیست؟

ایران کشـور بزرگ سینمایی اسـت و این برای من و دوستانم آشـکار اسـت. ما همگی در انتظار فیلم‌های ایرانی از کارگردانانی مثـل فرهادی، پناهی و بنی‌اعتماد هستیم و امیدوارم که این چشمه هرگز نخشکد.

کتاب سینمای کیارستمی درباره چیست؟

در پاسخ یک پرسش

روبرت صافاریان

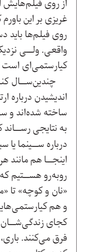

می‌پرسید کتاب سینمای کیارستمی درباره چیست. حُـب درباره فیلم‌های کیارسـتمی، یکـی از مهم‌ترین هنرمنـدان معاصـر کشـورمان؛ مردی کـه نزدیک به پنج دهه فیلم ساخته اسـت. اما مگر می‌شود درباره محصولات ذهـن آدمـی در طـول فعالیـت هنری درازمدتش کتابی نوشت که در ضمن کتابی درباره خود او هم نباشـد؟ و مگر آثار هنرمند مهم‌ترین سندهایی نیسـتند که از خـود درباره زندگی‌اش و احسـاساتش و تحـول اندیشـه‌هایش در طـول زندگی خـود به‌جا گذارده؟ بنابراین، این کتاب درباره کیارسـتمی هم هست، اما بدون پژوهش درباره داده‌های زندگی‌نامه‌ای او. سندهای من برای نزدیک‌شدن به این زندگی هیاهوی (و مصاحبه‌ها و شـعرهای) عباس کیارستمی بوده‌اند. به عبارت دیگر این کتاب درباره کیارسـتمی‌ای است که از روی فیلم‌هایش اسـتخراج شـده اسـت. من به طور غریزی بر این باورم که این کیارسـتمی استخراج‌شده از روی فیلم‌ها باید نسـبت‌هایی نزدیک باشد به آدم واقعی. ولـی نزدیک و بدون، واقعی یا تخیلی، این آن کیارستمی‌ای است که خواهد ماند.

چندیـن‌سال کنـکاش در فیلم‌های کیارسـتمی و اندیشیدن درباره ارتباط این فیلم‌ها با دوره‌ای که در آن ساخته شده‌اند و سـس و سال فیلم‌ساز در آن دوره، مرا به نتایجی رسـانده که در برخی مـواره با باورهای رایج درباره سـینما یا سبک کیارسـتمی تفاوت جدی دارند. اینجـا هم مانند هر زندگی‌نامه‌ای با این تناقض بنیادین روبه‌رو هسـتم که هم کیارستمی واحدی داریم که از «نان و کوچه» تا «مثل یک عاشق» فیلم‌شناسی است و هم کیارستمی‌هایی که دوره‌به‌دوره، بسته به اینکه در کجای زندگی‌شـان و در کجای جهان ایسـتاده‌اند، با هم فرق می‌کنند. باری، به‌اختصار به چند نمونه از مسـائلی که در کتاب مورد بحث قرار گرفته‌اند اشاره می‌کنم:

- برخـلاف باور رایج، کیارسـتمی در نخسـتین دوره فیلـم‌سـازی خـود، یعنـی دوره پـس از انقلاب، سـبک سـینمایی خیلی مشـخصی نداشـته اسـت که تنها بر برداشـت‌های بلند، پرهیز از فصل‌های موتاژی و نکاهی مستدرگونه باشد. فیلم‌های او پر از نمونه‌هایی هستند که این باور را نقض می‌کنـند. او نگاهی تزیینانه و میلی به واقع‌نمایی داشته. اما این میل عمومی در قالب استفاده از تکنیک‌های سینمایی خاصی تبلور پیدا نکرده است.

- اگر بتوان بـرای دوره‌ای از سـینمای ایران که به موج‌نو مشهور اسـت، دو جریان فرعی قائل شد، یکی سینماگران رئالیسـت‌ترند که توجه به مسائل اجتماعی پنج دهه فیلم ساخته اسـت. اما مگر می‌شود درباره محصولات ذهـن آدمـی در طـول فعالیـت هنری درازمدتش کتابی نوشت که در ضمن کتابی درباره خود او هم نباشـد؟ و مگر آثار هنرمند مهم‌ترین سندهایی نیسـتند که از خـود درباره زندگی‌اش و احسـاساتش و تحـول اندیشـه‌هایش در طـول زندگی خـود به‌جا گذارده؟ بنابراین، این کتاب درباره کیارسـتمی هم هست، اما بدون پژوهش درباره داده‌های زندگی‌نامه‌ای او. سندهای من برای نزدیک‌شدن به این زندگی هیاهوی (و مصاحبه‌ها و شـعرهای) عباس کیارستمی بوده‌اند. به عبارت دیگر این کتاب درباره کیارسـتمی‌ای است که از روی فیلم‌هایش اسـتخراج شـده اسـت. من به طور غریزی بر این باورم که این کیارسـتمی استخراج‌شده از روی فیلم‌ها باید نسـبت‌هایی نزدیک باشد به آدم واقعی. ولـی نزدیک و بدون، واقعی یا تخیلی، این آن کیارستمی‌ای است که خواهد ماند.

- مـا آن‌قدر فرصت نکرده‌ایم که خودمان باشـیم، به دیگران هـم این فرصت را می‌دهیـم که با ما طور دیگـری رفتار کنند و آنها را دچار سـوءتفاهم می‌کنیم، چون نمی‌دانند ما کی هستیم.

(گزیده‌ای از چند گفت‌وگوی رادیویی با کیارستمی - مجله فیلم - شـماره ۱۶۷ - آذرماه ۷۳ - صص ۵۰ تا ۶۶).

نتیجه آنکـه: شـاعرانگی، حلقه مفقوده سـینما، ادبیات و سیاست ماسـت. آن هم در زمانه تولید انبوه و بوم‌تراید انواع شاعر، نویسـنده، فیلم‌ساز، کارگردان، بازیگر، خواننده. تراننه مـا و سیاسـت‌مدار و در شرایطی کـه «نـگاه امنیتی به همه‌چیـز» جـای «امنیت نگاه شاعرانه» را گرفته است. امروز، بیش از هر زمان دیگری، به تأسیس نگاه شاعرانه، نه‌فقط در آثار سینمایی